

داشتند. یکی از نمایندگان مجلس شورای ملی پیشهاد کرد بلافاصله، یعنی یک طرحی ارائه کرد که چون ۱۵ نفر امضاء نکردند نتوانست به مجلس تقدیم بکند. طرحش این بود. که بجای کلمه امپریال یعنی شاهنشاهی باصطلاح خود کلمه شاهنشاهی آورده شود یعنی بجای اینکه امپریال امپاسی باشد شاهنشاهی امپاسی باشد. عقیده داشت، کلمه شاهنشاهی کلمه‌ای باشد، که همه دنیا بفهمند و بدانند که رژیم ایران یک رژیم قدیمی و تاریخی است و حالا که تاریخ شاهنشاهی شده رژیمش را هم باید کلمه شاهنشاهی در همه دنیا بهر زبانی بدانند، و روی این کار خیلی پافشاری میکرد. باید گفت تا ۵ نفر هم با این طرز فکر موافق نبودند به این نظر طرحش مورد تصویب یعنی مورد تصویب قرار نگرفت که حتی ۱۵ نفر امضاء کنند که مثل سایر لوایح تقدیم به مجلس بکنند.

سوال : این کی بود؟

خانم اباضلی : همین آقا که همان حزب را داشت. همانطور که اطلاع دارید. هر سال در افتتاح مجلس یک نطقی شاه برای مجلس میخواند یک نطقی ایراد میکرد. که در این نطق درباره مجلس و نمایندگان مجلس نگرانی میداد. و یک مطالبی را ایراد میداشت. در سال ۱۲۵۷ همراه بمناسبت افتتاح سال چهارم مجلس نطق شاه مفید بسیار کوتاه بود و دلجو یک رسم مجلسین باید یک عریضه جوابیه‌ای تهیه میشد که بدفتر مخصوص فرستاده میشد. این نوع نامه‌ها را معمولاً یک گروهی بودند تهیه میکردند. و در مجلس فقط خوانده میشد. و هر سال هم باتفاق آراء تصویب میشد. در آن سال وقتی نامه خوانده شد یک جمله داشت. که مجلس شورای ملی حافظ منافع مردم و سلطنت و تداوم سلطنت مشروطه است. آقایی که اصرار داشت که در کشورها کلمه شاهنشاهی امپاسی بکار برده بشود اصرار کرد که اسم سلطنت و مشروطیت از عریضه جوابیه باید حذف بشود که ۵ و ۶ نفر با او همکاری کردند. این شدیدترین اعتراض در آن جمله شد. که اصولاً تشکیل مجلس شورای ملی، تشکیل جلسه آئین، حضور نمایندگان ناشی از قانون انتخابات و قانون اساسی ایران است. و قانون اساسی ایران حامی سلطنت و حکومت مشروطه است. اگر مجلس حامی سلطنت نیست پس اصلاً حضور تشکیل مجلس غیر قانونی است و حضور هر یک از نمایندگان بالاخره در یک چوبی که با مخالفت شدید بود. چون آن گروه تعدادشان بیش از ۵ نفر نبود نامه به اکثریت آراء تصویب شد. و بدفتر مخصوص فرستاده شد.

سوال : بعد گروه بندی دیگر را پیبزی یادتان میآید که چه جوری بود؟

خانم اباضلی : بله، در ابتدا یکی دو نفر از نمایندگان مجلس بودند. که مخالفت‌های مداوم داشتند. و این دو نفر در سال اول، در سال بعد، به ۱۰ نفر ۱۵ نفر و بیشتر تعدادشان کشیده شد. حتی یکی دو نفر آن سخنرانیهایی داغشان را قطع کردند. و خودشان را باصطلاح کنار کشیدند. ولی در یکممال و نیم بعد، یک کمی چپه بندی در مجلس دیده میشد. ولی باید بگویم که هرگز جمع این افراد به ۲۰ نفر هم نرسید.

سوال : آنهاستیکه مخالف رژیم بودند؟

خانم اباصلتی : مخالفت با رژیم میکردند، تعدادشان به ۳۰ نفر نرسید.

سؤال : در يك زمانی فکر میکنم، زمان شریف امامی بود. که تصمیم گرفته شد. که مذاکرات مجلس از تلویزیون پخش بشود.

خانم اباصلتی : بله.

سؤال : شما یادتان هست. که این چه اثری گذاشت روی مذاکرات.

خانم اباصلتی : بله، من در آن تاریخ یعنی موقع حکومت شریف امامی، هفته اولش در ایران نبودم. ولی در روزنامه‌های امریکائی خوانده بودم. که چقدر جو حاکم بر مملکت را که علیه رژیم حاکم بوده درش این بود. نطق هائی که از رادیو پخش میشده تأثیر گذار بوده و خودم وقتی که وارد فرودگاه شدم چون زمان حکومت نظامی بود نخواستیم بودم که کسی به استقبال ما بیاید. و با تاکسی بطرف منزل میرفتیم این نطقها را می شنیدم متأسفانه یکی دو نفر از متعلقین رژیم متعلقینی که نطقهائی میکردند که هرگز مورد تأیید من و اکثریت مجلس نبود هرگز، آنهمه تعلق همینها مخالفت با رژیم را آغاز کردند. و اگر افراد آگاه و پاموش بودند. تحت تأثیر این نطقهای پرشور ظاهری قرار نمیگرفتند. چون عواملی شلوغ کردند که بیشتر عوامل باصلاح نشاندار رژیم بودند، متعلقین انگشت شمار در مجلس شورای ملی بودند. ولی خوب بدون شك در ایجاد يك جو مخالف رژیم بیشترین تأثیر را داشت. بخصوص همینطور که میدانیید با قانون حکومت نظامی در همه دنیا و در ایران که اگر اشتباه نکنم. چون سال گذشته، فکر میکنم ۸ حکومت نظامی در زمانیکه حکومت نظامی هستش، نمیگویم که متأسفانه که خسته‌ام ولی حکومت نظامی میگوید. در زمان حکومت نظامی رادیو و تلویزیون و مطبوعات تحت ضوابط خاصی منتشر میشود. نمی‌شود، آدم مملکت علناً حکومت نظامی بشود ولی در مجلس مطالبی گفته میشود که هیچوقت انعکاس مستقیم نداشته مستقیماً پخش بشود. خوب طبیعتاً مردم هیچان زده را هیچان زده تر میکند.

سؤال : در این زمان دیگر بنظر شما می‌آید که وضع دارد خطرناکتر میشود احساس میکردید.

خانم اباصلتی : من احساس از هم گسیختگی را در بین شهادتیهای مختلف مملکتی میکردم. ولی پایتکه بکل از هم گسیخته بشود، مطلقاً این احساس را نداشتم. مطلقاً چنین احساسی نداشتم. یعنی شاید به‌بیاری از دوستان عقیده دارند. که پیش‌بینی میکردند. مطلقاً من فقط از هم گسیختگی را در ایران بخاطر اینکه در تهران با گروههای مختلف در تماس بودم با نمایندگان روزنامه اطلاعات در شهرستانها کسانیکه می‌آمدند بهم خودم به سرنوشت مملکت علاقمند بودم. آن از هم گسیختگی را در بین شهادتیهای مختلف مملکتی می دیدم. و آن شور و هیجان فزاینده متأسفانه مخالف با رژیم حاکم و از طرفی دو هفته در کریسمس ۷۸ که در خارج از ایران بودم. يك هفته در فرانسه، يك هفته در انگلیس، که بیشتر وقت ۱۶ و ۱۷ ساعت به تماشای فقط برنامه تلویزیونی میگذشت می دیدم. که در خارج از ایران شکایتی منعکس میشود. و نشان داده میشود. که در ایران از آن خبری نیست، مگر اینکه رادیوها و کسانیکه رادیو خارجی گوش میدادند میدانستند که در پاریس در کنار خمینی و پیرانش چه میگذرد و روزنامه‌ها چه با فلاکت مینویسند که شاه

باید کشور را ترک بکند. و در همان شرایط خاص به ایران برگردم. چون پاور نمی‌کردم، که مملکت از هم پاشیده بشود متأسفانه در آن شرایط من نبودم در ایران این حادثه دگرگونی پیش آمد.

سوال: این مسئله ژان را در ارتباط با انقلاب شما چه چوری می بینید.

خانم اباضلی: من همیشه از يك حادثه خیلی متأسفم و آن اینکه ژنها در تصمیم گیری خانواده بنظر من، حتی ژهای بسیار عامی، حتی ژهای کمتر میتوانند در در خانواده تاثیر گذار باشند و ژهای ایرانی که گرومیشان ژهای تحصیل کرده و عمیق و آگاه بودند و اکثریتشان هنوز به آن سطح نرسیده بودند همانطور که شما گفتیم. اطلاعات پانوان يك وسیله بود. وسیله كوچك نه وسیله کلی که همه مملکت را بتواند بپوشاند. تلاش میکردیم، ژنها را با مسئولیتهايشان آگاه کنیم. که سالها اگر زن آگاه باشد، و مسئول باشد، خانهاش را میتواند بهتر اداره کند. در مقابل شوهرش، فرزندش، رشته تحصیلی که بچهاش درس میخواند يك غذا، مواد غذائی، که بکار میبرد، یعنی این باشد که بتواند مواد بهداشتی و سالم را تهیه بکند. آن بتواند محیط سالم خانوادگی درست بکند. آن بتواند بچه‌هایش را توی پرنامه صحیح تربیت بکند. ورزشی برایش درست بکند، سرگرمی درست کند، علاوه بر درسش برای اینکه درست يك سوم از روز بچه‌ها در مدرسه بودند. ولی پدر و مادرها مخصوصاً مادرها بیشترین نقشی را در خانواده داشتند. و اما يك مقدار متأسفانه به شما بگویم سطحی بودن ژهای ایرانی باعث شد، که برای اینکه از این موج عقب نیفتند، خودشانرا با این موج پیش ببرند. وقتیکه من با ایشان صحبت میکردم و به آنها توضیح میدادم. اکثرشان عقیده داشتند، که ژنها چون توی این رژیم بحساب نمیآیند. زن چون آزادی ندارد، زن از امکاناتی برخوردار نیست، هرچند من بشخصه چون خودم اعتقاد داشتم، که اینها يك مسائل فردی است درست است، مسائل کلی و مملکتی در تغییر نهائی بود، ولی بهرحال مقدار زیادی تلاش‌های فردی ژنها بود که باعث میشد پرونده کتاب بخوانند. میدانید که قبلاً سازمان ملل يك آماری منتشر کرده بود، که مثلاً هر امریکائی مالی سه ساعت مطالعه میکند. و هر ایرانی مالی شش ثانیه. خوب جلوی مطالعه فردی افراد را که نگرفته بودند. حالا هم که به امریکا میآئیم ما می بینیم که اینها مطالعه میکنند. این کتابهای بی سر و ته مبتذل، که توی ترن‌ها از خودشان جا میگذارند، یا توی اتوبوس، یا توی هواپیما، یا حتی موقع خرید، و اعلان کتابهای پرفروش بود که آنها کتابهای بسیار در سطح عالی یا مثلاً کتابهاییکه معلومات و آگاهی را باید ببرد بالا همه نیست. پرفروش ترین ولی جزو پرفروش ترین کتابها. و عقیده دارم که شاید خود افراد مقصر بودند و اگر اشتباهی متوجه سیستم تبلیغاتی آن رژیم بود، این بود. که این به آن تخمین نمی‌کرد. که مطالعه کردن فقط مطالعه کتابهای کمونیستی که ممنوع بود نبود. یا اگر حالا افراد فکر میکنند رساله خمینی را اگر قبلاً خوانده بودند شاید میشد این کتاب را. درست است که حس بعضی مشکلاتی داشتیم، از نظر مذهبی توی مملکت. عده‌ای بودند همانطور که من کم و بیش آشنا بودم. که همیشه پارها نوشته‌ام که اگر افراد قبلاً خوانده بودند، کمیکه در کتابش توصیه میکند. که گوشت حیوانی که در يك شهری عمل نژدیکی انجام گرفته در يك شهر دیگر حلال است. و در آن شهر حرام. اگر مردم قبلاً خوانده بودند. آنقدر سطحی بدنیاال يك همچین پیشوا و رهبری بقول خودشان نمی‌رفتند. ولی برای کوتاهی خود، زن ایرانی بود. ولی دگرگونی و حادثه‌ای که پیش آمد که شیرازه مملکت از هم پاشید اگر ژنها آگاه بودند خودشان هم کانون خانواده را مرکز فکر مبارزات با رژیم حاکم نمی‌کردند. من نکته‌ای که براریم مطرح است اینست که همیشه افراد فکر میکنند که باید مملکتی باشد که افراد در تصمیم

گیری برای مملکت موثر باشند و نباید زنها تحت تأثیر مخالفان رژیم میرفتند زیر عیای یک آخوند. بخصوص زن ایرانی، زن ایرانی که میدانست که در دین مملکت که قابل احترام برای همه ماست و قانون مدنی که ناشی از آن بود زن در چارچوب خانواده اش آن استقلال و تأمین را نداشت و این تلاشها بود که در آن رژیم انجام گرفت. که زن در داخل کانون خانواده از یک امنیت برخوردار شد. طلاق که در آن موقع کارش انجام گرفت در اختیار مرد بود. و زن بهترین تلاشها را اگر میکرد شوهرش میتوانست او را طلاق بدهد غیابا، و هر آن بخواهد که زن خانه اش را، مرکز زندگی اش را، با شوهر و بچه اش را ترک بکند. و حتی برای نگهداری از بچه اش نداشت. اگر شوهرش فوت میکرد پدر بزرگ بچه هرچقدر عامی و بیمواد بود حاکم بر سرش بچه بود. ولی یک زن تحصیل کرده و فعال و آگاه نمیتوانست بچه اش را بعد از فوت شوهرش نگهداری بکند. و بسیاری مسائل دیگر و اگر زنها واقعا مطالعات تحقیقاتی داشتند آگاهی هائی داشتند، به سرشوششان علاقمند بودند. اینطور ناآگاهانه دنبال یک سراب نمیرفتند.

سؤال : چیزیکه طرز فکر رژیم حاکم بعد از انقلاب راجع به زنها از نظر اینکه میدانیم که در شرایط اساسی که خمینی برای اولین بار شورش را شروع کرد. یکی از مسائل و مطالب، شما فکر میکنید که این تغییراتی که در وضع زن در ایران شد در ارتباط با انقلاب چه اثری داشت. از نظر این گروه حاکم.

خاتم اباضلی : ببینید، من همانطور که خدمتان گفتم زن ایرانی پیش از اینکه خودش تلاش کرده باشد برای اینکه یک آزادی بدست بیاورد تلاش کرده باشد به فرد فرد کار ندارم. ممکن است همت من و شما ده تا و صد تا و پنجاه تا پنج هزارتا ده هزارتا زنیکه ماشین نویس و کارمند، استاد دانشگاه روزنامه نویس در این سطوح بودیم. تلاشهای سازنده بود سعی میکردیم کارمان را به بهترین وجهی انجام بدهیم. حتی در مقایسه با مردهائی که همطراز ما بوده اند برای اینکه نشان بدهیم که ما زنها از لیاقت بیشتری برخورداریم. تلاش بیشتری میکردیم و فعالیت بیشتری میکردیم ولی در مجموع چون زن ایرانی حقوق سیاسی و اجتماعی و حتی بهرحال باید این حقیقت را قبول کنیم که اگر رژیم حاکم بر ایران موافق با اینکه یک زن وزیر بشود نبود. این احتمال بوجود نمیآید. در لیاقت شما یا خاتم دکتر پارسا بحثی نیست. لیاقت سایر خانمها که به پستهای بالائی رسیدند. ولی بهرحال یک موافقتی هم از طرف رژیم حاکم برای اینکه زن ایرانی در سطح دنیا نشان داده بشود و یا حتی خود مردم ایران که از چه لیاقتی برخوردار است و خیلی زنها لایقی را انتخاب کردند. یک زنهاییکه موافق اداری و کاری را پشت سرگذاشته بودند، به این مقام و پستها رسیدند. بطور کلی چون این زنها خودشان تلاش نکرده بودند و میدانستند که در کشورشان غیر از یک زمان کوتاهی شاید مثلا بیست سال، آهم تعداد زنهاییکه مبارزه کردند برای حجاب یا برای اینکه بتوانند به مدارس راه پیدا کنند از بیست نفر هم بیشتر نشد. بنظر من حتی چون من با اکثرشان مصاحبه کردم که در من بالاتر بودند. مثل مرحوم خاتم صدیقه دولت آبادی بوده، دکتر زنگنه، مادر خاتم دکتر پارسا فخرآفاق پارسا، و امثال اینها، که زن مبارز بودند. بنظر من تعدادشان به ۱۰ نفر هم نرسید حالا اگر در کنار اینها زنها دیگری هم بودند حداکثر ۲۰ تا زن مبارزه کرده بودند. مثلا برای اینکه دخترها بتوانند بروند درس بخوانند به مدرسه بروند و برای حجاب هم که کمترین تلاشی نکردند، حجاب زن ایرانی را برداشتند برای اینکه ایران از قافله تمدن عقب نباشد و این خیلی موثر بود در پیشرفت ایران بهرحال یک عده ای از زنان نتوانستند به مدرسه بروند، یا دانشگاه و همان زنها و مادران آگاه و دانا بودند که نتوانستند بچه های بیشتری پرورش بدهند. باینجهت که در زمانیکه زنها تحصیل کرده

شدند بچه‌های تحصیلکرده بیشتری به مملکت تحویل دادند. از طرف دیگر برای حقوق سیاسی که ژنها کمترین تلاشی نکردند. یعنی تصمیم گرفته شد که بنظرخواهی گذاشته شود که ژنها در تعیین سرشوششان موثر باشند یا نباشند. و بهرحال ژنها در تعیین سرشوششان موثر و قرار شد که بتوانند رأی بدهند و انتخاب بشوند خوب در آنصورت وقتیکه ژنها خودشان کمترین تلاشی نکرده بودند بهمان آسانی هم همه‌شان لچک بمر شدند و رفتند و پرچم مبارزه با رژیم را برداشتند، چون اگر اینها میدانستند که از چه آسایش و چه امنیتی برخوردارند و یک زمینهای که میتوانستند فعالیت کنند. چون الان که در امریکا هستیم چند نفر زن طی این دهسال که ما اینجا بودیم در کابینه‌های مختلف شرکت داشتند. تعدادشان هیچوقت به پنج نفر نرسید. همیشه یکی یا دو نفر، بیشتر نبودند یکبار فقط سه نفر زن شرکت داشتند در متری ترین کشور دنیا. همیشه این نبود، که حتماً ژنها باید مثلاً یک کابینه‌ای هم‌اش ژنها تشکیل بدهند یا مثلاً مجلس شورای ملی یا سنا از ژنهای بیشتری باشد و ژنها فکر میکردند چون خودشان وکیل نشدند، وزیر نشدند، به این مقامها نرسیدند، پس این مملکت این حقشان را پایشان نداده درحالیکه اگر مطالعه میکردند، و تحقیق میکردند، میدانستند که زن موفقیتش در این نیست که حتماً به مجله‌ین راه پیدا کند یا مثلاً به کابینه راه پیدا کند یا حتماً مدیرکل بشود. هیچ جای دنیا نمیشود، هیچ جای دنیا نمیشود، که همه ژنها بتوانند تمام مقامات را بگیرند. حتی با فضل‌ترین و پرتلاش‌ترین زن‌ها، ولی میتوانند که کار بکنند، همینطور که در ایران آزاد بود، تجارت بکنند، مواسسه داشته باشند، کار فرهنگی بکنند، همکاری آزاد بودند. و نوع انتخاب آن کار. و لیاقتشان را از آن راه نشان بدهند و نه اینکه بجای رقابتها و چشم همچشمی ناسالم خودشان را توی گره توری انداختند.

سوال : بعد از انقلاب خانم اباصلتی شما خیلی واقعا با یک تلاش فوق العاده‌ای توانستید دوباره از هیچ، در شرایط خیلی مشکل و غربت این مجله موفق را اداره کنید. راجع به این تجربه صحبت کنید.

خانم اباصلتی : ببینید من همان اعتقاد را که در مورد زن ایرانی در ایران داشتم اینجا دارم. که زن ایرانی زن لایقی است. و حقش بود که از یک امتیازاتی که بهش دادند برخوردار بشود، اگر خودش تلاش نکرد. باینجهت که من طی ۲۲ سال روزنامه در ایران با ژنهای مختلف در سطوح مختلف، در دهات و روستاها، شهرستانها، مراکز استانها، مصاحبه کرده بودم، و در گوشه و کنار شهر تهران. ژنیکه من در آن مصاحبه کردم. وقتیکه دو زن وزیر بودند. صدها زن روستائی، صدها، ژنیکه مدرسه و دبستان، و دبیرستان، چه شخصاً ایجاد کردند. چه گمارده شدند به مدیریت مراکز تربیتی. ولی مراکز فرهنگی اعم از دبیرستان و دبستان یا دانشگاه یا مرکز اتمی یا مرکز پرستاری، یا مرکز کشاورزی، فرق نمیکند. در سطوح مختلف لیاقت، و کارآئی زن ایرانی را دیده بودم. و اعتقاد داشتم که اینها بر اثر تلاشهای شخصیشان به کارهایی رسیده‌اند و به موفقیت‌هایی رسیده‌اند. حتی ژنیکه تجارت میکرد. عقیده داشتم که این یک آدم باهوشی بوده‌است. از امکاناتی که حتی خیلی هم مساوی نبود برخوردار بوده و توانسته است تجارتخانه خود را اداره کند، و یا یک بوتیکی را میتوانسته اداره بکند، و یا یک چشمی وارد کشور بکند، و یا اینکه مدرسه‌ای بگذراند، یا بهر صورتی و بیک مقاماتی برسد. در بعد از انقلاب هم باید بگویم که بنظر من ژنهای ایرانی نشان داده‌اند که از چه لیاقت‌هایی برخوردارند. من در ایران نبودم شنیده‌ام، که بسیاری از خانمها که نتوانستند آن کارهایی که میکردند داشته باشند. یا حتی شوهرانشان کاری نداشتند، و برای اولین بار وارد میدان کار شدند، خیلی با موفقیت و لیاقت کار کردند. ولی در

اینجا بنظر من زنها هم با روحیه قویتر از مردما وارد بازار کار شدند و هم سعی کردند. که اگر شوهرهایشان چون پست و مقاماتی داشتند یک نوع تخصص مانی که در اینجا از آن نمیتوانستند استفاده کنند. خودشان کاری را بسازند. و شروع بکنند و این را در کارهای مختلف دیدیم. و بنظر من زن ایرانی یک چهره خیلی قوی و قابل احترامی در خارج از میلکت دارد. البته همانطور که در ایران هم گروهی از آن احترام و اعتماد برخوردار نبودند. در هرگوشه دنیا ممکن است تعدادی زنها به اینصورت باشند که الان دهسال در اینجا. نه چهار کلمه زبان یاد گرفتند نه یک تخصص. نه آگاهی نه دو تا دانه کتاب خواندند. همان کسانی که ادعا دارند در آن کشور نمیگذاشتند کتاب بخوانند اینجا هم که آزادند کتاب انگلیسی که بلد نیستند. هیچی. کتاب فارسی هم که پرایش پیدا شده نمیخوانند. صحبت میکنند که این دگرگونی باعث شد که اقلا در ایران کتاب زیاد است. همه می خوانند وقتیکه به ایران میروند و برمیگردند ولی وقتی که می پرسید چه خواندید چه کتابی آوردید یا اینجا چه کتاب میخوانید. هنوز یک خط نخواندند. یعنی متاسفانه اشکالی که جامعه ما دارد. زنها و مردما اینست که در باره مسائل بیشتر حرف میزنند تا اینکه عمل بکنند. حالا که اینجا آزاد هستند. چند نفر هستند. کتابهایی که در آن کشور ممنوع بود خواندنش به فارسی هست بخوانند. نخوانند. متاسفانه باید بگویم من هم مثل بقیه خانمهای ایرانی که اینجا آمدند شرایط طوری بود که علاوه براینکه بکار کردن علاقمند بودم و اعتقاد داشتم. حتی در یکی دو سال اول که امکاناتی داشتیم که میتوانستیم کار کنیم. و از طرفی چون اجازه کار نداشتم سعی میکردم که غیر قانونی کار کنیم. و یک مدتی بطور داوطلبانه در یک مرکزی در دانشگاه یو سی ال ( UCLA ) کار میکردم بعد که اجازه کار گرفتیم یک مدتی برای دفتری. آقای ایرانی کار میکردم. و یک مدتی هم بکار بافندگی مشغول بودم. درحالیکه هیچوقت در زندگی بشدت فرصت کرده بودم. ولی یک موقعی که شروع شد به زندگیمان کم کم میکردم در گردشش. روزی چند ساعت می بافتم و البته یک سالی در دانشگاه نیویورک دوره دکترای روزنامه نگاری شروع کردیم که متاسفانه نتوانستیم ادامه بدهیم. چند تا واحد در فوق لیسانس اقتصاد گرفتیم. یک دوره کوتاهی کامپیوتر گذراندم. یک دوره کوتاه ری پیل استیت ( Real Estate ) گذراندم. یک دوره ای چاپخانه کارهای چاپی. یعنی صفحه بندی و کار چاپ و صحافی اینها را یعنی در دو سال.

سوال : یعنی در حقیقت کار...

خانم اباضلی : بله. دنبال کار جدید می گشتیم همه توصیه میکردند بما. چون میدانستند که من و شوهرم روزنامه نویس هستیم که روزنامه یا یک مجله ای بدهیم ولی راستش اینکه چون ما با امکانات عالی که در ایران با موزه اطلاعات داشت کار میکردیم نمیتوانستیم فکر کنیم که با یک امکانات محدودی که خودمان داریم تا چقدر میتوانیم آن کار را ادامه بدهیم. و بهرحال بهترین کاری که با طرز فکر خودمان نزدیکتر دیدیم بجای اینکه یک سوپر مارکت یک کریستور پادی شاپ بگیریم که با آن پولی که برای مجله گذاشتیم میتوانستیم. فکر کردیم یک چاپخانه ایجاد کنیم. و نزدیک شدن بکار چاپ و این بوی چاپخانه. خاطره روزنامه. و در مجله کار کردن را در ما زنده کرد و تشویق ایرانیانی که در اینجا بودند و باعث شد که ما وقتیکه میگویم ما. من و شوهرم هوشنگ میرهاسم. بنکر انتشار یک نشریه افتادیم. و مجله راه زندگی را منتشر کردیم. کلمه راه زندگی را انتخاب کردیم که راه زندگی در غربت و راه زندگی در یک کشوری. که در آن زندگی میکنیم. با همکاری کسانی که آگاه هستند بمرم بیشتر و بیشتر یاد بدهیم. و یاد

بگیریم. برای این کار یک سرمایه‌گذاری اولیه لازم بود. چون در آن زمانی که ما شروع کردیم، دو تا روزنامه اینجا منتشر میشد و مجله. که با موافقت یعنی بطرفداری از رژیم حاکم در ایران بود، و طبیعتاً چون ما مخالف بودیم، نشریه‌ای که شروع کردیم با یک روحیه مخالفت با رژیمی که باعث شده بود که تمام فرهنگ و ملیت و حیثیت کشورمان را بهم بریزد با این طرز تفکر آغاز کردیم. در آن زمان صاحبان مشاغل در اینجا خیلی خیلی کم بودند، تعداد پزشکان به ده نفر نمی‌رسید، که کار می‌کردند. و تعداد مغازه‌هایی که باز شدند خیلی کم بود. و قطعاً میزان آگهی خیلی کم بود. ولی بتدریج بر تعداد افرادی که کار کردند و به تعداد حرفه‌ها و مشاغل افزوده شد. و چون سرمایه اولیه‌ای که ما گذاشته بودیم و تمام شد. همین آهسته‌آهسته و آگهی دادن باعث شد که در این تاریخ ( ۱۶ آوریل ۱۹۸۸ ) که با هم صحبت میکنیم شماره ۲۷۶ مجله یعنی الان مشتمل بهاری است که مجله منتشر میشود. و چاپخانه مقدماتش آماده شده که فرستاده بشود، البته این کار با مشکلات خیلی زیادی همراه بوده چون من هم‌اکنون بشما گفتم با آن امکانات عالی روزنامه اطلاعات در یک آپارتمان یک اتاقی که ما داریم من و شوهرم کار میکنیم و فقط یک ماشین نویسی داریم که هفته‌ای چهار روز کارهای ماشین نویسی فارسی را انجام میدهد، و هفته یکروز کارهای ماشین نویسی انگلیسی. و ما روزی ۱۶ و ۱۷ ساعت کار میکنیم. و خود من مجله را هم آگهی‌هایش را تهیه میکنم و مقداری از مطالبش را و صفحه بندی‌هایش را، در کار توزیع و پخش کمک میکنم گرفتن آهسته و اینها خوب کار خیلی سختی است. ولی بهرحال، تا بحال موفق شدیم و نباید منکر شد که ایرانیها در ادامه راه و دادن آگهی و آهسته، البته نه بعنوان کمک و صدقه شه. چون یک مجله برایشان درست کردیم با امکانات محدود. بهترین تلاشمان را کردیم که یک مجموعه کوچکی از مطالب سیاسی و اجتماعی، آموزشی، سرگرم کننده، داشته باشیم. و خود من هم اعتراف میکنم، که امکانات ما چون محدود است. نمیتوانیم مجله‌ای که در ایران امکاناتش بود منتشر بکنیم. ولی من اتفاقاً همیشه دلم میخواست یک مجله‌ای را اداره بکنم که مقداری آگاهی اقتصادی، و سیاسی افراد را بخصوص خانمها را بالا ببرد. و چون در ایران در قید یک مجله هفتگی زنده بودم، و بخاطر اینکه صفحات اقتصادی روزنامه اطلاعات منتشر میشد. و جوانان، و مطالب متنوع برای مجلات هفتگی نمیتوانستم. سعی کردم مجله، مجله خانواده باشد و همه زمینه مطالب داشته باشد چون خواننده‌های ما الان خانمها و آقایان هستند که هر دو گروه بر آگاهی‌ها و اطلاعاتشان افزوده بشود.

سوال : شما همیشه مثل اینکه با شوهرتان با هم کار کردید این تقسیم کارتان چه چوری است مشکل نیست.

خاتم اباضلی : بله، به بینید چطور. ما دو تا بیشتر از ابتدا باهم همکاری بودیم. بعد ازدواج کردیم. و بیشتر همکاری بودیم ضمن اینکه یک زن و شوهر، خوشبختانه خیلی نزدیک و صمیمی هستیم، بیشتر وقتها توی محیط کارمان باهم گذشت. یعنی ما دو تا همکاری هستیم که سالهای طولانی با هم کار کردیم ضمن اینکه با همدیگر زندگی میکنیم در ایران تا دیر وقت در روزنامه اطلاعات کار میکردیم و بعد بخانه میرفتیم و در اینجا هم که خانه کار میکنیم ساعت زیادی باهم همکاری هستیم. و بهرحال کارما را در ایران که کار هر دو تان کار نویسنده‌گی بود. من وقتی مسئول مجله بودم و سردبیر، کارهای اداره مجله را با هم میشد که کارهای تحریری را که مسئولیتش را داشتیم، توی کارهایی که با قسمت روزنامه اطلاعات بود تقسیم میکردیم. اینجا بیشتر کارهای نویسنده‌گی با میره‌اشم است. و نود درصد مجله را می‌نویسد. ولی

کارهای پخش، گرفتن آگهی، و گرفتن آپوه، تقریبا" کارهای اداری را و کارهای فنی را من انجام میدهم.

سؤال : خوب شما در ایران خیلی زن سرشناسی بودید دیگر، چهره‌تان را همه می شناختند و همه چا بودید، و اینها، شوهر کمتر، دراینکه بالاخره چون نویسنده بنظرم بیشتر باصطلاح او نبود. اینجا هم حتی می بینم تا حد زیادی همیشگی است یعنی شما خانم اباصلتی و خانم میرهاشم خیلی... قبل از اینکه ....

خانم اباصلتی : بله ، اینجا، بخاطر مشکلاتی که از نظر اسم زن و شوهر، با دو تا اسم و فامیل، مشکلاتی در کار مالی موهمه بوجود میآورد که قبل از انتشار مجله برای ما یکی دو مورد پیش آمد، شاید اگر آگاهی الان را داشتم میتوانستم حتی بهمان اسم پری اباصلتی که در ایران بیشتر می شناختند استفاده کنم. الان بیشتر توی مجله که به اسم پری و هوشنگ میرهاشم است. مردو تا اسمان هست. اینجا هم شهرتان تقریبا" بیک اندازه است. و مهمان در اداره مجله از نظر مردم بیک اندازه است، چون در ایران همانطور که می بینید بیشتر مرا می شناختند. چون من باسم پری اباصلتی فعالیت داشتم و سردبیر مجله، ولی اینجا چون مثل مدیر و سردبیر کار میکنیم ولی این هر دو تا برای کسانیکه اینجا ما را می شناسند می شناسند، ضمن اینکه خوب من را بخاطر گذشته‌ای که در ایران داشتم یک آشنایی بیشتر دارند، حقیقتش اینست که من باید این را بگویم که چون میرهاشم همانطور که قبلا" گفتم مثل پدرم اعتقاد داشت به زنها و احترام به زنها میگذاشت که میگذاشت و از طرفی همکاری با میرهاشم هیچوقت بعنوان اینکه خودم زن هستم و جلو باشم نبوده، ممکن است من در ایران چون یک خبرنگار بودم، بیشتر میرفتم مصاحبه میکردم و او نویسنده بود و در دفتر مجله بود. رئیس هیئت تحریریه بود. در دفتر مجله بود. مثل هر رئیس هیئت تحریریه توی هر نشریه توی امریکا هم همینطور. شما رئیس هیئت تحریریه مثلا" لوس آنجلس تایمز را میدانید کیه، ولی نویسندگان و خبرنگاران را میدانید. یا سی بی اس ، وقتی برنامه‌اش پخش میشود از تلویزیون. شما خبرنگار و گوینده را می شناسید. نه تهیه کننده و نه نویسنده برنامه. در کار من هم همینطور، بعلا اینکه من چون میروم آگهی میگیرم که با آگهی دهنده طرف هستم. در پخش مجله سهم دارم، و اینکار را انجام میدهم اینکه باز مرا بیشتر می شناسند. اما چون میرهاشم این را میداند که قصد من از اینکار همکاری است که کار مجله را بگذرد و نه اینکه نشان دادن خودم، و در ایران هم بوده، و این را چون به‌اش اعتقاد دارد، به‌اش به تجربه ثابت شده همیشه بعنوان شوهر یکطرف و بعنوان همکار یکطرف، آن احترامی که باید گذاشتم و قصدم این نبوده و بعد عقیده هم ندارم که زنها باید از مردها یا مساوی باشند یا جلوتر نروند بنظر من زن و مرد چه زن و شوهر و چه هر زن و مرد دیگری، باید مکمل همدیگر باشند. برای کار برای جامعه و این اصل را چون هر دو تا مان به‌اش اعتقاد داشتیم خوشبختانه هیچوقت با مخالفتی از طرف روپرو نشده‌ام. وگرنه حتما" مشکلی از نظر کار داشتیم .

سؤال : این خوب، میدانید اینکه مرد فکر و دید باز داشته باشد تجربه کرده‌اید.

خانم اباصلتی : بله، این را خودم اعتقاد دارم یعنی اگر غیر از این بود حتما" ما مشکلاتی داشتیم .



سؤال : ولی خوب فشار جامعه و افکار عمومی هم روی مرد فکر نمیکنید که زیاد.

خانم اباصلتی : همانطور که اشاره کردم یکی بخاطر اینکه میرهاشم به زن احترام میگذاشت و میگذازد. بعد طی سالها هم به اش ثابت شده بود که در این همکاری همیشه احترامش بعنوان يك همکار رعایت شده بود. و يك مرد و يك شوهر طبیعتاً با همکاری با من و اینکه بهرحال من از يك شهرتی در ایران برخوردار بودم مخالفتی نبود و با پیشرفت من در کارها، وگرنه اگر دلش میخواست میتوانست در همان ایران هم که بودیم مخالفتی بکند و من هم برای عایدی درست کردن مجبور نبودم که از نظر مالی کار بکنم. و اگر مجبور بودم میتوانستم مثل خیلی خانمهای دیگر دنبال کار دیگری بروم. خوشبختانه نه این را از من خواست و نه من مجبور شدم که رشته مورد علاقه‌ام را که روزنامه‌نگاری بود ترك بکنم. در این جا هم این بطور کلی بیشتر شاید ثابت شده. علائش هم که در آنجا ما هرکدام کارمند مؤسسه و حقوق بگیر بودیم. و در این کاری که باهم میکنیم شاید آنقدر نقش کار من بنظر من نمیآید که در اینجا بیشتر بنظر میآید. که همکاری من در ادامه کار مجله که کار مشترکی است، همانطور که همکاری میرهاشم، چقدر مؤثر است. یعنی در نتیجه هم آن میداند که چقدر به همکاری و پکارش اهمیت میدهم و متقابلاً میرهاشم میداند. ولی همانطور که شما گفتید مسئله دیگران است یعنی سؤالی را که الان شما بخاطر ضبط این برنامه که پیش بیاید و خیلی هم سؤال منطقی و قشنگی فرمودید بطور عادی هم پر زبان بسیاری از افراد چه در ایران بودیم و چه در اینجا میآید. که آیا شوهر شما حتی با اینکه میداند همکاری دارد با اینکه اسم معروف شدید سرشناس هستید، سر زبانهاست مخالفتی ندارد. بخصوص در يك کاری مثل اینجا که بیشتر همکاری میرهاشم مؤثر است. چون همانطور که گفتیم در ایران کار من و میرهاشم و مؤسسه اطلاعات یا اطلاعات بانوان و گروه نویسنده و خبرنگار و مترجم و امکانات فنی مؤسسه اطلاعات و امکانات مالی مؤسسه اطلاعات بود که يك چرخه را باصلاخ بحرکت در میآورد درحالیکه اینجا فقط تلاش ما دو نفره که باعث انتشار و تاحال خوشبختانه صاحب این مجله شدیم. اتفاقاً این سؤال اینجا بیشتر پیش میآید، حالا ما ممکن ثابت شده اینکه ممکن است برای زن و مردی که در دو رشته متفاوت کار میکنند و زن یا صاحب يك شهرتی بیشتر میشود یا يك موفقیت بیشتری میشود. برای مرد این تصور برای نزدیکی پیش بیاید ولی ما در يك کار قدم برداشتیم. یعنی موفقیت من موفقیت راه زندگی. راه زندگی یعنی من و میرهاشم. پس يك، موفقیت من موفقیت دو تان است. چون واقعاً تلاش دو تان است. باید گفت درحقیقت شهرت من یا اینکه من بیشتر در مقابل ثور یا صحنه هستم که توجه پراگماتر است باصلاخ عجب سؤال میکنند و اگر میرهاشم هم خودش همین سؤال را بهمین شکل جواب دهد ولی گروهی پاور نمیکنند. یعنی باید گفت واقعاً ما ایرانیان هنوز يك طرز از تفکرات خاصی داریم. که طول زمان حفظ کردیم. هنوز مرد ایرانی آن احترام و ارزش واقعی را برای کار برای زن ایرانی ندارد. من در ایران که بودم هیچوقت این یادم نمیرود. برای مثال با يك خانواده‌ای دوست شدم. در ابتداء آشنائی در اثر معاشرتهائی که بود من بعنوان خانم يك آقای دوست این خانواده بودم. طبیعتاً وقتی این آقا توصیه کرد که شما بهتره بجای اتومبیلی که دارید تویوتا بگیریید. برای جاده‌های ایران. من از آنروز تحقیق کردم و در آن زمان تویوتا سه نوع در ایران داشت. کورونا، کورولا و کرونو. وقتی شاید بعدش این توضیح را داد این آقا تصور میکرد که من خیلی سطحی این تحقیق را کردم. و خیلی جدی گفت که فکر نمیکنم که سه تا اسم به این شکلی شبیه بهم تویوتا داشته باشد. یعنی اینقدر مرا غیر جدی تلقی کرد. در حالیکه بعد از مدتی که آشنا شدیم و يك مقدار از نزدیک با من همکاری داشت. هنوز که زنان

میتوانند جدی بشوند و باشند. و در يك تحقيق کوتاه بفهمند که تویوتا سه نوع اتومبیل دارد. حداقل توی ایران این سه نوع در بازار هست. ولی بعداً درباره خیلی مسائل مهمتری با ما مشورت میکرد. يك مقدار مرد ایرانی زن ایرانی را جدی بحساب نمیآورد. طبیعتاً هم اگر توی يك کاری هم اینطور هست و مثلاً من و میره‌اشم با هم همکاری داریم. حتماً میخواهند به میره‌اشم تلقین کنند که چطور تو قبول داری که مثلاً زنت جلو باشد. بنظر ما چرا بگذاری که این پدرخشد. یا يك موافقی یا خوب اشکالی ندارد که حتماً چیزی پرویت نمیآوری. و حداقل در ته دلشان میگویند که خوب اینها باهم مجبورند که کار کنند. حالا چه يك قنادی اداره کنند، چه یکدانه کلوپ اداره کنند، چه يك کفافی اداره کنند، چه يك آزمایشگاه اداره کنند، چه يك مجله. اگر بنظر من حتی توی آزمایشگاه يك زنی بیشتر پدرخشد یعنی بخاطر اینکه درست است کارش نه، جلوتر منظورم، بیشتر در معرض دید است. این طرز تفکر يك مقداری وجود دارد که شاید بین يك زن و شوهری توی امریکا که اینجا هم صد درصد تساوی زن و مرد هست پاور ندارند پیش میآید. منتهی توی جامعه ایرانی بیشتره.

سؤال : شما با شوهرتان این بحث را هیچوقت صحبت کرده‌اید؟

خانم اباصلتی : من راستش اینکه، ابتداء که میخواستم ازدواج کنیم از میره‌اشم پرسیدم که دلش میخواهد من به اسم خودم ادامه بدم یا دلش میخواهد به اسم پری میره‌اشم، بجای پری اباصلتی. ولی این را واقعاً با خیلی خلوص گفتم، ضمن اینکه خیلی افتخار میکردم که اسم پدرمان که در جامعه ایران بعنوان یکی از شریف ترین و درست ترین انسانها بود و از نظر من يك پدر فوق العاده‌ای بود و يك مرد بسیار روشنگر، یعنی من بآن جنبه روشنگریش نسبت به جامعه زنان و احترامی که داشت تا آخر عمرش برای مادر من و برای دخترهایش و برای زنهای فامیل و زنهای همکارش که خیلی خیلی اهمیت میدهم، دلم میخواست اسم اباصلتی باشد ولی اگر که میره‌اشم میخواست حاضر بودم که اسم پری میره‌اشم بنویسم یا اینکه حداقل از اسم پری اباصلتی هم استفاده بکنم. این را با خلوص نیت گفتم حتی علاقه هم داشتم. و ایرج گفت نه، که خیلی طبیعی است. چون تو که گفتم پری اباصلتی در روزنامه معروف شدی، نمیخواهم همچنين شهرتی راکه خودت بدست آوردی در اثر تلاش خودت از دست برود. طبیعتاً من به اسم پری اباصلتی در ایران همیشه چیز مینوشتیم. در اینجا هم پارها پیشنهاد کرد که اگر مایل باشی که همان اسم را داشته باشی. ولی خوب بسیار نامه برای مجله مینویسند و چون میدانشند که در این مجله پری اباصلتی سهمی دارد میخواهند که خانم و آقای میره‌اشم ملامشان را به پری اباصلتی هم برسانند چون بندرت اسم من را در مجله دیدند.

سؤال : راجع به چیزی میخواستم از شما بپرسم .

خانم اباصلتی : به بخشید همین. در موضوع اینکه آیا در این مورد با میره‌اشم صحبت کردید چه در ابتداء در انجمن به عرایضم اینکه نوشتن، این تلاشهای خیلی مؤثری میکرد. چون انجمن زنها بود. نماینده‌اش در سازمانها و مجالس و جاهای مختلف من بودم. در جمعیت من باید می‌آمدم صحبت میکردم. چون ما مردو گرداننده انجمن بودیم. ولی میره‌اشم بقول مرد نمیتوانست با مدیر انجمن اصولاً و به آن عنوان معرفی بشود. این بود که من در اجتماع ظاهر میشدم همیشه دلم میخواست که بدانم که اگر آن

مثلاً موافق هست یا نه. در کار مطبوعات. اگر همیشه من به سفرهای دعوت میشدم ولی میرهاشم این را اعتقاد و باورش داشت که من از عهده این کار پر می‌آیم. و در عین حال در این کار نمی‌خواستیم از او پیشی بگیریم مهم این بود، مهم این بود. یعنی الان هم برای میرهاشم مهم اینک اینرا باور دارد شاید در شمیر ناخودآگاهش هر وقت که خیال میکند که من میخواهم از او پیشی بگیرم دروش چیزی بوجود بیاید من احساس نکردم. میگویم شاید باشد ولی چون مطمئن بوده که من نخواستیم از این شهرت از این موقعیت در مسیری مخالف نظرات خواسته او بنظر شما.

سؤال : شما واقعا" يك مسیر خاصی می‌پایستی ... باید بخرج میدادید در این مسئله هم پیشرفت میکردید هم آن جووری که او احساس کند.

خانم اباضلی : بله، یعنی من هم همین را میخواهم خدمتتان بگویم، یعنی من سعی کردم که به میرهاشم نشان بدهم و ثابت کنم که این کار که در ایران دوستی بوده انجام میدادیم چه در اینجا که هم دوست و مسائل زندگیمان را میگذرانیم يك کار فردی نیست کاری هست که دو نفر باهم انجام میدهیم و نخواستیم که از این موقعیت هم سوءاستفاده کرده باشم و نشان بدهم حالا اگر که بهرحال در ظاهر کار افراد احساس میکنند که من نقش موثرتر از نظر اداری و نه تحقیق، برای کار مجله داشتیم. از این فرصت علیه او در حضورش و در غیابش استفاده نکرده‌ام این باعث شد که میرهاشم مخالفت نکرده ولی از قرار چیزی نشان ندادم.

سؤال : میخواستم از شما سوال بکنم راجع به دو نفر از زنان سرشناسی که شما بخاطر نقشی که داشتید و تجربه داشتید با ایشان از نزدیک کار کردید. چون توی پرنامه ما بعضی اوقات دانشجویان علاقمند هستند که مطالعه کنند. مخصوصاً خانم مرحومه دکتر فرخ رو پارسا. میدانم که خوب ایشان را میشناختید. راجع به ایشان و شخصیتشان اطلاعاتی دارید.

خانم اباضلی : بله، من اولین بار که خانم دکتر پارسا را دیدم سال دوم اطلاعات باثوان ۱۲۲۷ بود. ایشان معاون اگر اشتباه نکنم، دبیرستان نوربخش بودند و بلافاصله رئیس دبیرستان نوربخش شدند در تهران. در شورایی عالی زنان آن موقع شورای همکاری زنان ایران بود، که چند تا مصاحبه با ایشان داشتیم چند تا جمله که داور کردند میفرستم و بنظر من يك مدیر مدرسه لایق بود در همان موقع که مصاحبه کردم. میدانستم که پزشکی خواندند و اهل مطالعه هستند، از حرفهایش. سفرهای کوتاهی داشتیم يك سفر طولانی به شوروی داشتیم در موقعیکه رئیس دبیرستان بودند. چون بعد از آن، شدند معاون آموزش و پرورش یعنی مدیرکل آموزش و پرورش بعد معاون. معاون آموزش و پرورش، و بعد وزیر آموزش و پرورش بودند. در تمام این سالها فعالیتهای اجتماعی را در کنار فعالیتهای اداری داشتند. در تمام این سالها در کانون خانواده یعنی اداره خانواده‌شان نقش موثری داشتند. بچه‌هاشان از کوچکی میفرستم منزلشان گفتگو میکردند، جمله بودیم، میدیدم، که چقدر به زندگی‌شان به شوهرشان به بچه‌هاشان علاقمندند. ضمن اینکه به کارهایشان چقدر خوب میرسند. یکی خانم دکتر پارسا مظهر زنی بود، که طی سالهای طولانی از مقام معلمی، معاونت دبیرستان، به وزیری وزارت آموزش و پرورش رسیده بود. یعنی مراحل مختلف را طی کرده بود. مظهر يك زن درست و شریف بود. و مظهر يك زن خوش طبیعت بود. یعنی زنی بود که بنظر من یعنی انسانی

بود. که میخواست دست دیگران را هم بگیرد، و با خودش بالا ببرد. برعکس بعضی از افراد در دنیا یا ایرانیهایی که وقتی خودشان میخواهند پیشرفت کنند افراد را میخواهند زیر پایشان بگذارند و بروند. طی سالهای طولانی به من، در اردوهای کوتاه در جاهای مختلف ثابت شد. که خاتم دکتر پارسا که خیلی هم به اش احترام میگذاشتم و میگذازم زنی بود، که دوست داشت، موفق بشود، دوست داشت پیروز بشود، دوست داشت زنها موفق بشوند، دوست داشت جامعه موفق بشود، یعنی فقط به موفقیت خودش فکر نمیکرد، به موفقیت زنان فکر میکرد، و به موفقیت کل جامعه فکر میکرد، این تعریف کوتاهی است که میتوانم از شخصیت خاتم دکتر پارسا بگویم.

سوال : از این سفرها، مصاحبه‌ها اینها هیچ انگیزه‌ای هیچ داستانی یادتان میآید که از شخصیتشان بیشتر نشان بدهد.

خاتم اباصلتی : خاتم دکتر پارسا يك زن خیلی جالبی بود. يك روحیه خیلی سازنده‌ای داشت و هیچوقت آن ظرافت کلامش را از دست نمیداد. خیلی به شعر و ادبیات علاقه داشت. خیلی شوخ و بذه‌گو بود. برای اینکه آدم او را در مقام وزارت خیلی جدی میدید در مقابل مدیریت مدرسه، ولی يك ظرافتهای داشتش در يك سفری در شوروی با ایشان همسفر بودم، که باقطار از تهران میرفتیم. من بخاطر از دست دادن برادرم، و مرحوم خاتم تربیت که بمقام سناتور هم رسید سناتور انتصابی بودم، خیلی از خدمتگزاران واقعا" جامعه زن بوده، مخصوصا" زنان انگشت شماری که مبارزات طولانی کرده بود بخاطر ایشان هم که فرزندان را در اثر سرطان از دست داده بود. گاهی تا اثر فراوان باعث میشد که اشک میریختیم. و سعی میکردیم از جمع خانمها که هشت نفر بودند و بمناسبت تشکیل کنفرانس زنان در شوروی. هم زمان با بزمین شستن والینتیناترشکوا اولین زن فضا نورد که پشوروی رفته بودیم سال باصطلاح بود ۱۲۴۲ از این گروه باصطلاح در خلوت خودمان اشک میریزیم و تاثرات حاصل مان مانع از اینکه دیگران متاثر نشوند. وقتیکه پرمیگشتیم خاتم دکتر پارسا خیلی با شیطنت و شوخی سعی میکرد که این را از دل من در بیاورد. حتی در سفر میدید که من لباس همیشه لباسهای مشکی پوشیده بودم با اینکه در آن زمان زن خیلی جوانی بودم. هرگز بسختی ماتیک هم نمی مالیدم تا اثر فراوان در احساساتم زیاد غلبه میکرد. خاتم دکتر پارسا نصیحت میکرد و این شوریها حیرت کرده بودند که چطور يك زنی به سن من که جوانترین عضو این گروه بودم. به ظاهر خودش یعنی از نظر آرایش منظورم، توجهی ندارد. خاتم دکتر پارسا برای آنها تعریف کرد که علتش اینکه برادر جوانش را از دست داده، ولی بمن تذکر داد مظهر یکی از کارهای مرا. گفت که یادت باشد تو جوان هستی و تازه وارد اجتماع می شوی بدون اینکه البته ما يك مسائل عاطفی برای ما خیلی اهمیت دارد. ولی اینها يك چریانهای هستند که پرایشان احساس درش مطرح نیست. گفت من در يك کنفرانسی به امریکا رفته بودم. و يك آقای که رئیس دانشگاه بود سرپرست گروه بود. و همیشه میآمد به هتل که مرا بهمراه خودش ببرد که در این جلسات شرکت کنیم. همیشه صبح خیلی زود بلند میشدم و خودم را برای اینکه بروم توی این جلسات آماده میکردم. یکروز صبح خیلی خیلی زود تلفن ما از خواب بیدار شدم و بمن گفتش که برای من يك حادثه‌ای پیش آمده که نمیتوانم سر ساعت بروم. امروز چهار ساعت دیرتر از ساعتی که میآمدم میآیم سراغت، طبیعتا" شش ساعت بعد از آن ساعتی که تلفن کرد آمد سراغم. ولی مثل همیشه خیلی مرتب و آراسته بود. وقتی که رسیدم گفت من خیلی متأسفم دیر رسیدم. چون زن من دیشب فوت کرد و تا کارهای تدفین. من دو دستی زدم

بهرم و بفارسی گفتم خاك برسرم، این آقا فوراً" گفت شما ناراحتی دارید؟ و این حالت عکس العمل را از من دید خیال کرد که من يك عکس العملی نه در مقابل کار این. مثلاً" يك ناراحتی، بیماری، چیزی دارم که اینطور بخودم و روی سرم زدم و تقریباً" نیمه فریادی کشیدم. گفت میشود پرنامه ریزی را متوقف نکنید، و فردا این پرنامه را انجام بدهیم. گفت اینقدر متأسف بودم که با يك مردی اینقدر پی احساس نماینده جامعه‌ای اینقدر پی احساس که همسرش را از دست داده و بيك معذرت خواهی کوتاه و چهار ساعت بعد از تدفینش آمده مرا ببرد. ترچیچ دادم که پرنامه‌ای باز پیدا نکند، و من بگذار به خلوت خودم برسرم، و از آن فرصت استفاده کردم. برای شوهرم و بچه‌هایم که چند روز نامه نوشته بودم نامه نوشتم و احساس تاأسف کردم که در این جامعه ماشینی دارم روزها را میگذرانم که اینقدر مسائل عاطفی پرایشان سطحی است. این بزرگترین چیزی است که بخاطرم میرسد.

سؤال : در این سفر خانم دکتر پارسا وزیر بود؟

خانم اباضلی : نه، در آن سفر خانم دکتر پارسا، معاون وزارت آموزش و پرورش بود. ما در تیرماه ۱۳۴۲ به شوروی رفتیم و در مهرماه آن سال یعنی دو ماه قبل از سفر شوروی انتخابات مجلس انجام گرفت که خانم دکتر پارسا وزیر شد.

سؤال : راجع به خانم تربیت چیزی یادتان هست ؟

خانم اباضلی : آنچه که از خانم تربیت یادم است. که طی واقعا" بیش از ۱۵ سال در جلسات مختلف با ایشان شرکت کردم و مصاحبه‌های متعدد کردم. يك شور همچنان پایان ناپذیر برای رسیدن زن ایرانی به حقوق خودش داشت. این توهم را در هیچ زن ایرانی ندیدم علتش اینست که خانم تربیت نماینده نسل، مثل نسل مادرهای ما بود. نسلی که خودش از آن امکانات محروم بود. سالها تلاش کرده بود، که زن حتی بتواند بدبختان پرود و حالا ثمره این تلاشها را میدید. حالا هر چقدر سهم خودش در این برآورده شدن آرزوها کوچک بود، ولی این سهم کوچک در حد خودش خیلی بزرگ بود، و بخصوص برای او که این تلاشها را کرده بود. و همیشه مثال میزد، که خودش و با شوهرش چه همکاری‌هایی داشتند و این تلاشها را از شهر تبریز که آمدند در اینجا شروع کردند که در اینجا رسیدن به این هدف مشکلتر بود.

سؤال : خانمهای دیگر که قدیمی ترها که با ایشان مصاحبه کردید چیزی بخاطرشان می‌آید؟

خانم اباضلی : من یکی خانم نورالهدا زنکته را بخاطر دارم، که میدانید که این معنی کرده بود که در خانه خودش مکتب درست کند. یا در محله خودش یا محله های دورتری يك کسانی تربیت کند، که بچه‌ها را ببرند توی خانه دخترها را به‌اشان درس بدهند. یکی از طریق نمایش و تئاتر این کارها را کرده بود. یعنی ایده آل های خودش را برای اینکه دختر و زن ایرانی يك نقش موثرتری داشته باشد توی نمایشنامه نوشته بود و این نقشها را بدخترها واگذار کرده بود توی این نمایشنامه‌ها که همه بازیگرانش زن بودند. زنهایی در مقام مرد زن و شوهر، پدر، و فرزند بودند. و این میخواست مردی را توی نمایشنامه بیاورد، که دلش میخواست زنش صاحب شخصیت باشد، دخترش درس بخواند، دخترش بتواند تصمیم

گیرنده باشد. اینها را از سالهای خیلی دور یعنی از سال ۱۲۰۰، ببعد یعنی ۱۲۱۴ کشف حجاب شد، در ایران، طی ۱۴ سال این کارها را در خانه‌های افراد انجام میداده و بمحضی که می فهمیدند یا سازی یا چیزی بلد بوده بکسی یاد میداده، بارها ریخته بودند و او را گرفته بودند و مبارزات خیلی شدیدی داشته. گفتم آن جمله ژنهائی که گفته بودم ایشان بودند. مرحوم صدیقه دولت آبادی بود، که از بنیانگذاران کاشون باشوان در ایران بود. که یکی از موثرترین پایه‌های فعالیتهای اجتماعی زنان را گذاشته بود.

سؤال : راجع به هیچکدامشان چیزی از صحیتهائی که کردند یا میخواهم به‌بیمیشم . . . .

خانم اباصلتی : بله، متأسفانه من خیلی خوب متأسفم ولی يك مطالبی دارم. یعنی در صورت تمادفی يك آقائی احتیاج به پول داشته دو دوره اطلاعات باشوان را در سال ۱۲۲۶ گیر آوردم که صاحبه‌هائی دارم که یادآور این گفتگوهاست. که من با خانمها داشتم. حالا صاحبه خانم نورالهدا زنگنه ممکن است توی صاحبه نیست. ولی خانمهاست که در فعالیتهای اجتماعی زنان در آن سال موثر بودند. يك کلاسهای يك دوره‌های آموزشی که یکی دو تا از وزارتخانه‌ها برای خانمها گذاشتند یا همان تحقیقاتی که در دانشگاه تهران در سال ۱۲۲۶ داشتند در شماره‌ها هست که در اختیارتان میگذارم .

سؤال : خیلی جالب است که ایشمه زحمت کشیدید. اگر راجع به يك شخصیت دیگری حالا چه مرد و چه زن در این زمینه يك سوابقی که داشتید جالب یا اثر گذاشته روتان مطلبی هست.

خانم اباصلتی : نه، من بطور کلی که بشما گفتم اعتقادم براین بود که تلاشهای که برای زنان ایران انجام میگیرد، که تلاشهای بسیار مثبتی بود. و کسانی که پرچمدار نهضت هائی برای زن ایرانی شدند، زنان با ارزش و لایقی بودند. با اعتقاد و اطمینان و با يك شور و علاقه فراوان و با ایمان این کار را انجام میدادند. و بهرحال تلاشهای زن ایرانی را در يك مدتی بعد از سال تاریخی ۱۲۱۴ تا ۱۲۵۷ که ۴۲ سال هست در تاریخ زمان کوتاهی است. ولی نتیجه تحقیقش يك چیزی طولانی است. چون مثلاً در همان سالهای اول ما، فقط يك زن پیدا شده بود. که میرفت وقتی زنها توانستند بدانشگاه بروند. چون دخترهائی نبودند که دیپلم داشته باشند، که بتوانند بدانشگاه بروند. چند سال طول کشید تا دخترها بتوانند بدیپیرستان بروند، و دیپلم بگیرند، و به دانشگاه بروند. که من با همه اینها چه اولین زن استاد دانشگاه، صاحبه کردم، اولین دانشجوی دانشکده حقوق، اولین دانشجوی هر دانشکده‌ای، طی آن سالها صاحبه کردم. و چه‌کسانی که در سطح رهبری در صلکت این فعالیتهای را رهبری میکردند. همه با يك شور و اعتقاد و ایمان بود. حالا اگر متأسفانه گروهی از مردم تحت تأثیر تبلیغات مخالفین آنها را پاور شکرده و نداشتند این يك کوتاهی از خود مردم است.

سؤال : خیلی ممنون.

خانم اباصلتی : خواهش میکنم.















